

# کارکردهای نامناسب پنهان و آشکار کنکور در جامعه ایران

## سیدجواد حسینی\*

کنکور مسابقه بزرگ برای فارغ‌التحصیلان نظام آموزش و پرورش عمومی به منظور گزینش داوطلبین برای ورود به دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی است، از منظر جامعه‌شناسی فراگردهای اجتماعی و رفتارهای گروهی در قالب پیوسته و گسسته محقق می‌گردد. رفتارهای گروهی پیوسته به دو شکل همکاری و همانندگردی و رفتارهای گروهی گسسته در سه شکل سبقت‌جویی، رقابت و ستیزه‌جویی رهنمون می‌گردد. کنکور از حیث مفهوم‌شناسی در زمره سبقت‌جویی قرار می‌گیرد، سبقت‌جویی به رفتار گروهی اطلاق می‌شود که جمعی برای رسیدن به هدف کمیاب بدون ایجاد مزاحمت و خشونت برای دیگران تلاش می‌کنند.

پرسش اساسی این است که این رفتار جمعی دانش‌آموزان فارغ‌التحصیل متوسطه دوم و نظام آموزش عمومی کشور چه کارکردهای پنهان و آشکار نامناسبی را سبب شده است. به نظر می‌رسد این کارکردهای نامناسب و سویه‌های پیدا و پنهان آن را از چند جهت می‌توان روایت کرد:

۱- کنکور نوعی نظام آموزشی تک سبب‌بین و تک‌ساحتی را موجب شده است. تمام تلاش معلمین و خانواده‌ها و دانش‌آموزان از همان ابتدای تحصیل معطوف به کنکور و ایستگاهی است که با سیصد سوال تستی کمتر یا بیشتر سرنوشت ایشان را رقم می‌زند و همگی در تلاشی پرتراکم، مستمر و مداوم قصد آن می‌کنند که به این ایستگاه رسیده و سپس مجوز عبور به مراحل بعدی تحصیل در دانشگاه‌ها را کسب کنند و برای خلی‌ها عبور موفقیت‌آمیز از این سد خصوصاً در رشته‌ها و دانشگاه‌های پرطرفدار یعنی موفقیت در زندگی و عدم عبور به معنی شکست سنگین غیرقابل جبران، در چنین وضعیتی تمام تلاش مدارس، خانواده، معلم و دانش‌آموز معطوف به یادگیری‌هایی است که موجب موفقیت در این میدان نبرد نفسگیر گردد و در میدان مبارزه سبقت‌جویان کنکور چون خبری از دیگر ساحت‌های تعلیم و تربیت نیست، آن ساحت‌ها در عرصه آموزش آن‌هم آموزش حافظه‌گرایانه کپسولی آموزشی مبتنی بر تست‌زنی ذبح می‌گردند و به قربانگاه فرستاده می‌شوند و طبیعی است به قول هربرت مارکوزه انسان تک‌ساحتی که موجب پیدایش جامعه تک‌ساحتی می‌گردد را پدیدار

میسازند.

۲- کنکور به دلیل ماهیت تکساحتی آن همچنین موجب دوری دانش‌آموزان از ظرفیت تمام مغزی می‌گردد. ندهرمن پدر علم تسلط مغزی ظرفیت و توان مغزی آدمیان را به چهار ربع A, B, C و D تقسیم می‌کند که به ترتیب به قدرت احساس، نظم و جزئی‌نگری، درک تحلیل کلی و قدرت مهارت‌ها، کاربرد و خلاقیت نظام تعلیم و تربیت همچنان‌که باید به شکل تمام ساحتی عمل کند نیز می‌باید تمام مغزی توان‌ها و ظرفیت‌های مغزی را رشد دهد. در تحقیقی که در سال ۱۳۹۱ روی دانشجویان دانشگاه فرهنگیان به انجام رساندم نزدیک به سه درصد دانشجویان تمام مغزی بودند و شصت درصد دومغزی، سیزده درصد سه مغزی و بیست و چهار درصد هم تک‌مغزی، بدون اینکه با نگاهی تقلیل‌گرایانه بخواهم برای چنین وضعیتی همه‌چیز را به کنکور نسبت دهم اما بدون شك کنکور و شرایط آن سهم چشمگیری در پدیدار شدن چنین وضعیتی برعهده دارد.

۳- ظرفیت‌های یادگیری در سه بعد شناختی، عاطفی- روانی و مهارتی - عملی باید پدیدار گردد. بنیامین بلوم یادگیری با این ابعاد را یادگیری مناسب و همه سویه تلقی می‌کند. بعد شناختی به ظرفیت‌های عقلانی و معرفتی، بعد روانی - عاطفی به ظرفیت‌های روحی-روانی و باورپذیری‌های ارزشی و بعد مهارتی به ظرفیت‌های عملی و کاربردی مربوط می‌شود به عبارتی دیگر یادگیری مثلثی است که اضلاع طلایی آن را عقل و قلب و اراده تشکیل می‌دهند. کنکور به شکل اساسی رشد متوازن یادگیری را به چالش کشیده و دو بخش ظرفیت‌ساز قلب و اراده را از میدان یادگیری به در برده است و در نتیجه رویکردهای سطحی حافظه‌محورانه و تست مرکزانه را به جای یادگیری متوازن که با معرفت‌شناسی نیروی درونی و قدرت اراده را برمی‌انگیزاند به عنصر غایب در نظام یادگیری مبدل ساخته و یادگیری سطحی نامتوازن را در پهنه تعلیم و تربیت دام‌نگستر نموده است.

۴- کنکور در حوزه نابرابری‌های آموزشی و تجاری شدن آموزش نیز نقش اثرگذاری داشته است، به واسطه نقشی که کنکور در موفقیت دانش‌آموزان ایفا می‌کند یا دست‌کم فرض موفقیت در آن جست‌وجو می‌شود، موفقیت در این آزمون نه تنها به داشتن اطلاعات علمی و انباشتگی‌های ذهنی و حافظه‌محور که به تکنیک‌های تست‌زنی به سختی نیازمند است و معمولاً نظام مدرسه به این مقولات به شکل حرفه‌ای نمی‌پردازد. به‌طور طبیعی دو اتفاق نامیمون را شکل می‌دهد.

الف- مدارس متنوعی در نظام تعلیم و تربیت شکل می‌گیرند به گونه‌ای که تقریباً هم‌اکنون بیست و چهار نوع مدرسه در آموزش و پرورش ایران به وجود آمده‌اند که اساساً یکی از وجوه ممیزه آنها نوع خدمات

کنکور محور است و بر این اساس میزان موفقیت در کنکور به طرز معناداری به تحصیل در این مدارس خصوصا مدارس خاص غیردولتی و سمپاد و... بستگی معناداری پیدا نموده است، به گونه‌ای که غالب پذیرفته‌شدگان و خصوصا رتبه‌های بالای کنکور از این مدارسند، مداری که نمود طبقاتی یافته و اکثرا به تسخیر طبقات بالای جامعه در آمده‌اند.

ب- پیدایش تجارت کنکور که بود و نمود آن در هزاران موسسه تجاری - آموزشی در قالب آموزشگاه‌ها و مراکز خصوصی متعدد خود را آشکار ساخته جلوه دیگری از نابرابری آموزشی را نمایان ساخته است. در جامعه‌شناسی ما نظریه‌ای تحت عنوان شهری شدن سرمایه داریم که بر این نکته تاکید دارد که در نظام شهری همه چیز به سمت انباشت سرمایه و سود میل پیدا می‌کند. سود راه خود را در همه عرصه‌های شهری یعنی صنعت، تجارت، تولید، خدمات فرهنگ، سیاست و از جمله آموزش می‌جوید. سالانه میلیاردها تومان توسط خانواده‌ها به این موسسات پرداخت می‌گردد تا دانش‌آموزان قدرت تست‌زنی و موفقیت‌شان را در کنکور تضمین کنند.

چنین فرآیندهایی در گزارش نتایج کنکور سال گذشته روایتی از وضعیت طبقاتی شدن موفقیت‌های آموزشی را نشان می‌دهد که دردناک و رنج‌آور است. اینکه هشتاد درصد رتبه‌های سه رقمی زیر هزار به سه طبقه برخوردار جامعه مربوطند و این موضوع جدی‌ترین راهبرد آموزش‌پرورش و سند تحول بنیادین یعنی عدالت آموزشی را به شکل اساسی به چالش کشانده است. نظام آموزشی که باید ارزان‌ترین، ساده‌ترین و سهل‌الوصول‌ترین راه تحرك اجتماعي خصوصا براي طبقات فرودست باشد خود به عاملي براي تثبيت، تشديد و تشریح نابرابری‌های اجتماعي مبدل گردیده است.

۵- کنکور عامل مهمی در ایجاد اضطراب و استرس فراگیر نه تنها دانش‌آموزان بلکه خانواده‌ها شده است، حجم سنگینی از استرس‌های ناشی از موفقیت و عدم موفقیت در کنکور از همان ابتدای تحصیل و در دوره متوسطه و به ویژه متوسطه دوم و خصوصا سال‌های آخر به حدی است که در بسیاری از خانواده‌ها روابط اجتماعی‌شان را به شدت تحت‌تاثیر قرار داده و با محدودیت و ممنوعیت مواجه می‌سازد و این دوره طولانی و پر فشار توأم با استرس سلامت روانی و اجتماعی و حتی جسمانی دانش‌آموزان و خانواده آنها را در معرض مخاطره جدی قرار می‌دهد. با توجه به کارکردهای نامناسب کنکور همواره بحث حذف یا تعدیل و تصحیح آن ذهن برنامه‌ریزان و به ویژه مدیران آموزشی را به خود مشغول داشته است. به نظر من گرچه دو مرحله‌ای شدن کنکور و تاثیر نمرات و معدل دبیرستانی گام مثبتی در این جهت تلقی می‌گردند اما

این اقدامات تا از بین بردن کارکردهای نامناسب پنجگانه‌ای که اشاره کردم فاصله‌ای طولانی دارد.

از نیمه دوم دهه هفتاد میلادی تیغ تیز انتقادات به نظام‌های آموزشی آغاز و رفته رفته بر شدت آن افزوده شد. مهم‌ترین نقدها را در سه قلمرو می‌توان خلاصه نمود؛ اول اینکه نظام‌های آموزشی قدرت خلاقیت، تفکر نقاد و اگر را از دانش‌آموزان گرفته‌اند و جای آن تفکر همگرا و غیرخلاق و سطحی را نشانده‌اند.

نظام‌های آموزشی با تاکید بیش از اندازه بر مباحث تئوریک و ذهنی و محفوظات، صندوق ذهن دانش‌آموزان را از مفاهیم غیرکاربردی و به دور از مهارت‌های عملی و کاربردی انباشته می‌کنند به گونه‌ای که می‌توان ادعا نمود گویی دانستن برای توانستن و زیستن و بهزیستن نیست، دانسته‌ها یک مقوله‌اند و توانسته‌ها مقوله‌ای دیگر.

یکی از مهم‌ترین کارکردهای آموزش و پرورش تحریک اجتماعی فراگیر برای جامعه و خصوصا اقشار فرودست بوده و باید باشد اما منتقدین درخصوص این کارکرد

نه تنها آموزش و پرورش را ناکام می‌دانند بلکه از نظر آنها نظام‌های آموزشی ساختار نابرابری‌ها و طبقات اجتماعی را در درون مدرسه نه تنها تثبیت و استمرار می‌بخشند بلکه تشدید و تشریح هم می‌سازند. در یک نگاه کلی در عین حال متأسفانه کنکور در جامعه ایران هر سه نوع انتقاد اساسی به نظام‌های آموزشی در درون خود را تولید و بازتولید می‌نماید. کنکور به رشد تفکر همگرا غیرخلاق به حافظه‌گرایی یادگیری مفاهیم انتزاعی و ذهنی غیرکاربردی و خلاصه تشدید تثبیت و تشریح نظام نابرابر طبقاتی از طریق رشد شکاف‌های آموزشی به نفع نظام نابرابری‌های اجتماعی و طبقاتی کمک اساسی و بی‌بديل می‌نماید.

\* معلم و سرپرست پیشین وزارت آموزش و پرورش